

ترکمنهای ایران

هوشنگ پور کریم

هیئتی مرکب از کارمندان «اداره فرهنگ عامه» در تابستان سال ۱۳۴۴ از طرف «اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه» برای مطالعات و تحقیقات مردم‌شناسی به «دشت گرگان» (ترکمن صحرا) اعزام شده بود. این هیئت موفق شد که در ضمن تشخیص و تعیین نحوه بررسی مسائل مردم‌شناسی در طایفه‌های ترکمن، یکی از چندصد دهکده دشت گرگان را به عنوان الگو برای بررسی جامع و کامل برگزیند و نخستین نتیجه تحقیقات را در کتاب «ترکمن و اینچه‌برون» که اینک برای انتشار آماده شده است فراهم آورد تا به استحضار دانشمندان و دانش‌پژوهان و دوستان علوم مردم‌شناسی رسانده شود.

اکنون در این گفتار، پس از آشنائی اجمالی با ترکمنهای دشت گرگان، و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم مجله هنر و مردم، چند قطعه کوتاه از متن کتاب «ترکمن و اینچه‌برون» نیز همراه پاره‌ئی از طرحها و تصویرها نقل می‌شود.

دشت باییشه‌ها و نیستانهائی پوشیده بود که عبور از آنها برای ترکمنها نیز مشکل می‌نمود.

بخش بزرگی از دشت گرگان در شمال غربی شوره‌زار است و کم‌آب که فقط مشتی خار شتر و گیاهان سخت و کم‌رشد و سازگار با خشکی و شوری در آن می‌روید. ولی کناره‌های «رودخانه گرگان» و زمینهای نزدیک به دامنه‌ها به خوبی پربرکت و حاصلخیز است.

رودخانه گرگان از کوههای شمال شرقی البرز سرچشمه می‌گیرد و از دل کوه و دره‌ها بایبج و تاب می‌گذرد و به دشت می‌رسد و سرتاسر دشت را به موازات کوههای البرز به سوی مغرب تا چند فرسنگی شمال «بندر شاه» به آرامی طی می‌کند و به خزر می‌ریزد. این رودخانه در سالهای دراز عمرش و به مرور بستر رسوبی و سست خود را روینده است و اینک در سطحی کم‌و بیش پنج شش متر پائینتر از سطح دشت جریان دارد و ناچار آبش را فقط با پمپ‌های موتوری می‌تواند بالا بکشند و به دشت و کشت سوار کنند.

اترک، رودخانه دیگری است که در انتهای شمالی دشت به سوی غرب می‌رود و به خزر می‌ریزد. این رودخانه در فاصله بین «چات» و «اینچه‌برون» مرز مشترک «ایران - شوروی» است.

در این مجمل حد و مرز دشت گرگان با آب و هوایش و رودخانه‌هایش به اختصار گنجید. اینک با همان اختصار به مردمش بپردازیم که تا سالهای اخیر اهل کشت و کار نبودند

«دشت گرگان» (ترکمن صحرا) که در جنوب «رودخانه اترک» قرار دارد، از جنوب و جنوب شرقی با کوهپایه‌های جنگلی «البرز» محدود شده است. این کوهپایه‌ها با دامنه‌های تند خود به خاکهای رسوبی دشت پیوسته‌اند که از شرق به غرب با شیب ملایمی تا کناره‌های «خزر» گسترده شده است. درازی دشت در همین جهت کم‌و بیش سی فرسنگ و پهنایش از کوهپایه‌های شمالی البرز تا رودخانه اترک پانزده فرسنگ است.

ارتفاع دشت از سطح دریای خزر چندان نیست و باید از قول جغرافیایان نویسان افزود که این دشت با کم‌شدن آب خزر و بسبب عقب‌نشینی آن به مرور پدید آمده است. البته خاکهای رسوبی دشت و شواهد محلی مؤید این قول می‌شود. از جمله اینکه جزیره «آب‌سگون» («گومیش‌تپه» فعلی) که روزگاری در حلقه دریا بود، طی چندصد سال اخیر از بند آب شور رسته و در دامن دشت افتاده است. یا قطعه‌هائی از دریاچه نمک، که سالهاست به آسانی از آب‌ها نمک بیرون می‌کشند.

هوای دشت تابستانها گرم است و زمستان معتدل. مقدار بارندگی در سواحل و کوهپایه‌ها بیشتر از قسمتهای دیگر است. البته به اندازه بارندگی در مازندران و گیلان نیست. زیرا، آسمان گشاده دشت، ابرهای بیشتری طلب می‌کند و بادها کمتر مجال می‌دهند که ابر بیارد. با وجود این، خاکهای جنوب و جنوب شرقی دشت تمام گیاهانی را رویانده است که در گیلان می‌روید. تا همین پانزده بیست سال پیش وقتی که هنوز تیغه‌های آهنین تراکتورها به مصاف خاک نیامده بود، سرتاسر این قسمتهای



موقعیت جغرافیایی دشت گرگان «ترکمن صحرا»

دشت گرگان سرزمین زمستانی آنها بود و اواخر بهار گروه گروه در آنسوی اترک به دامنه کوههای بالکان می‌رفتند. تصور منظره کوچیدن آنها چندان دشوار نیست. هر خانواده‌ای آلاچیقش را پیاده می‌کرد و با مختصر وسیله‌های زندگی که از مشتی نمک و خورجین و مشکهای آب و کارگاه قالی و چند قوری و پیاله چای‌خوری تجاوز نمی‌کرد به چند شتر یا یک ارابه که با دو گاو نر کشیده می‌شد بار می‌کرد و با کوچندگان دیگر به راه می‌افتاد.

از قشلاق تا ثیلاق ده دوازده منزل راه بود. هر روز یکی دو ساعت پس از نیمه شب به راه می‌افتادند و بعد از ظهرها که هوا گرم می‌شد منزل می‌کردند. منزلگاهها معمولاً در کنار رودخانه یا برکه‌های آب و یا چاههایی بود که در مسیر کوچ قرار داشت و برای چند منزل که به آب دسترسی نداشتند، آب ذخیره در مشکها با خود می‌بردند.

در هنگام کوچ از حمله غارتگران طوایف دیگر چندان آسوده خاطر نبودند. غالباً اغنام و احشامی که دزدیده می‌شد بر رنج

۱- نمونه‌های بسیار جالب این تعاون که هنوز در بسیاری از پدیده‌های زندگی و معیشت ترکمنها دیده می‌شود در کتاب «ترکمن و اینچه‌برون» آورده شده است.

۲- در گویش ترکمنی، «بای» به معنی صاحب گله‌های زیاد است و این کلمه را می‌توان با احتیاط و به معنای مترادف «خان» دانست.

و روزگارشان به گله‌چرانی می‌گذشت و هر فرد ترکمن به خانواده‌ای تعلق داشت که در یک «ای» (آلاچیق) بسر می‌برد. این خانواده آلاچیق خود را با کم و بیش فاصله‌ای در کنار چند آلاچیق دیگر برپا می‌کرد که متعلق به چند خانوار دیگر بود. از این روی کوچکترین اجتماع ترکمنی مجموعه همین چند آلاچیق بود که «آبه» نام داشت و مردمش غالباً با هم خویشاوند بودند یا حداقل مناسبات تعیین شده دوستانه‌ای با هم داشتند که از آنچه اینک در میان مردم دهکده‌ها دیده می‌شود به مراتب دوستانه‌تر بود و تعاون اجتماعی در میان آنها فشرده‌تر.^۱ هر «آبه» با چندین «آبه» دیگر طایفه کوچکی را پدید می‌آورد که هر قدر خانوارها و اعضاء بیشتر داشت، قویتر می‌نمود و مصون از تعرض و تجاوز طایفه‌های دیگر. برای تقویت همین مصونیت، طایفه‌های کوچکی که با ریشه‌های دور و دراز خویشاوندی به هم مربوط بودند، در کنار هم، طایفه‌ای بزرگتر را پدید می‌آوردند و سرزمین مشخصی از دشت را حیطه مردم خود و مرتع احشام خود می‌دانستند و معمولاً برای تعیین حد و اندازه آن با طایفه‌های دیگر در مرافعه و زدو خورد بسر می‌بردند. بنابراین دو طایفه عمده دشت گرگان به نامهای «آتابای» و «جعفربای»^۲ از ترکیب مردم طوایف کوچکتر پدید آمده بودند که معیشت آنها گله‌داری بود و باقتضای زندگی گله‌داری در کوچ بسر می‌بردند.



بالا : نحوه خرمن کوبی ترکمن‌ها در دهکده‌های کوهستانی
پائین : يك صيدگاه در «گومیشان»



سفر می‌افزود. کودکان، کودکان خردسال و نوزادانی داشتند که به توجه و محبت والدین فوق‌العاده محتاج بودند. مادران، مسئولیت مهمی از امور کوچ را که حراست کودکان و تقسیم آذوقه بود به‌عهده داشتند. پیاده کردن آلاچیق و برافراشتن آن با زنان بود. در منزل‌گاهها، آلاچیقها را به‌نحوی موقتی برپا می‌کردند که پیاده کردن مجدد آن چندان دشوار نباشد. دوتا از چهارتا رمی آلاچیق را به‌هم تکیه می‌دادند که چیزی شبیه شیروانی خانه‌های شهری می‌شد و رویش يك تکه‌نمد برای سایه انداز می‌انداختند و با بچه‌هاشان در زیر آن به‌گرد سفره نان و ماست می‌نشستند و بعد هم چند ساعتی به‌خواب می‌رفتند. در حالیکه مردان خانواده‌ها برای آماده‌باش و مقابله‌با هر خطری به‌نوبت کشیک می‌کشیدند.

سرانجام به‌ئیلاق می‌رسیدند؛ دامنه‌های خوش‌آب‌وهوای بالکان، سبزه‌زارها، محصولاتی که از دام‌هاشان به‌دست می‌آمد، کودکانی که باشادمانی در پی‌هم به‌بازی می‌دویدند، همه و همه آنهارا به‌بهره‌مندی از مصاحبت و معاشرت باهم تشویق می‌کرد. از این‌روی درئیلاق آلاچیقهای خودرا نزدیکتر به‌هم و فشرده‌تر برپا می‌کردند. پشم‌ریسی، قالیچه‌بافی و نمدبافی، سوزن‌دوزی

و . . . کارهایی بود که زنان در ثیلاق به آن مشغول می شدند .
مردها یا به اسب دوانی و چوگان بازی می پرداختند، یا در مجالس
چای نوشی و قصه سرائی گردهم جمع می شدند. در چنان مجالسی،
نقل مجلسشان شرح شهادتها و شجاعتهایی بود که در غارتها از
خود بروز می دادند و سفرهایی که می رفتند .

عروسیهاشان معمولاً در ثیلاق سر می گرفت که همیشه
با مراسم پرشور و هیجان اسب دوانی و کشتی گیری همراه بود.
بهترین شادمانیهای زندگی ایلیاتی در ثیلاق فراهم می شد .
مادران بر بالین کودکانی که به خواب می سپردند، بهترین آرزوها
را برایشان به لالائی می خواندند :

مردم طایفه بزرگ دیگری از ترکمنها به نام « گوكلن »
در سمت مشرق دشت و در دامنه های کوهستانی بسر می برند که
از دیرباز با کشت و کار و دهن نشینی مانوس بودند.
از آنجا که عوامل تولیدی و مناسبات تولیدی در این
دو نوع معیشت - کشاورزی و گله داری - با هم متفاوت است ،
تفاوتهایی هم در پدیده های زندگی گوکلن ها از يك سوی
و آتابای ها و جعفربای ها از سوی دیگر مشاهده می شود. شناسائی
و بررسی این تفاوتها در روحیه و رفتار و آداب و عادات مردمی
که از يك نژاد هستند و با يك زبان سخن می گویند و به يك دین
و مذهب معتقدند از جمله مسائل جالب توجه است.



خانواده
صفحه مقابل: کودکان با کلاه های
نقشین که سوزن دوزی شده است

« تکه » و « نخورلی » نام دو طایفه دیگر ترکمنهاست که
قسمتی از آنها پس از انقلاب در آنسوی مرز از « ترکمنستان »
به بخش کوهستانی « حصارچه »^۳ در ایران مهاجرت کردند
و دهکده های کوچک و بزرگ این بخش را پدید آوردند.
مردم طایفه های ترکمن دین اسلام و مذهب حنفی دارند.
جماعتی نیز علاوه بر آن پیرو فرقه « نقشبندی »^۴ هستند . این
فرقه در میان گوکلن ها که برخلاف آتابای ها و جعفربای ها از

« . . . بخواب ، بخواب ، ای نازنین من .
هنگام کوچ بر شتر قرمز سوار خواهی شد
و هنگام عروسی پیراهن قرمز خواهی پوشید .
بخواب ، بخواب ، ای نازنین من . . . »
آری چند ماه تابستان را در ثیلاق با خوشی بسر می بردند .
اما بار دیگر با رسیدن ماههای سرد ، عمر ثیلاق کوتاه می شد
و قشلاقی دیگر در پیش داشتند با کوچی دیگر .
وقتی به دشت گرگان بر می گشتند، بار دیگر در کناره های
اترك و گرگان پراکنده می شدند و با آذوقه هایی که در بهار
اندوخته بودند زندگی زمستانی را به امید زادن گله ها از سر
می گرفتند . با همان دشت ، همان رودخانه ، همان آلاچیق ،
همان مراغه ها و جنگ و دعواها بر سر حد و اندازه مرتع .

۳- این بخش در سی و چند فرسنگی شمال شرقی « گنبد کاووس »
قرار گرفته است و همین اندازه هم از سمت جنوب شرقی با « بجنورد »
فاصله دارد .

۴- مؤسس این فرقه را « خواجه بهاء الدین نقشبند بخارائی »
می دانند که در سال ۷۹۱ هجری فوت کرده است .

اما اکنون چهره زندگی در میان ترکمنهای دشت و مناسباتی که در نحوه معیشت باهم داشتند، آسانتر و زودتر از زندگی ترکمنهای کوه و به شدت تغییر کرده است. چراکه «ماشین» - این سلاح جدید و پرتوان تولید - در دشت بیشتر به کار گرفته می شود و در کوه کمتر.

در دهکده های کوهستانی، صاحبان قطعات کوچک زمینهایی که در دره یا در دامن کوه، اینجا و آنجا افتاده است، هنوز با گاو آهن مزرعه خود را شخم می کنند و خرمن را با لگد کوبی چهارپایان می کوبند. ولی در دشت، صاحبان اراضی وسیع، تراکتورها را به کار گرفته اند و کمباین ها را که آن یک به نصف

مدتها پیش ده نشین شده بودند پیروان بیشتری دارد. به نظر می رسد، تبلیغ و اشاعت موازین یک فرقه مذهبی که محتاج درس و بحث و مدرسه و کتاب و دفتر است در میان مردم دهکده ها بهتر مقدور بود تا در مردم کوچ نشین.

در مدرسه های دینی که در بسیاری از دهکده های گوکلن وجود دارد علاوه بر تعلیم مبانی و اصول دین و قرائت قرآن و قوانین صرف و نحو به تبلیغ طریقت نقشبندی نیز می پردازند. تقریباً همه آخوندهای گوکلن از این فرقه اند. قطب آنان - شیخ عثمان سراج الدین - در کردستان و نزدیک «سندج» بسر می برد. آخوندها و ملاحا و طلبه های گوکلن

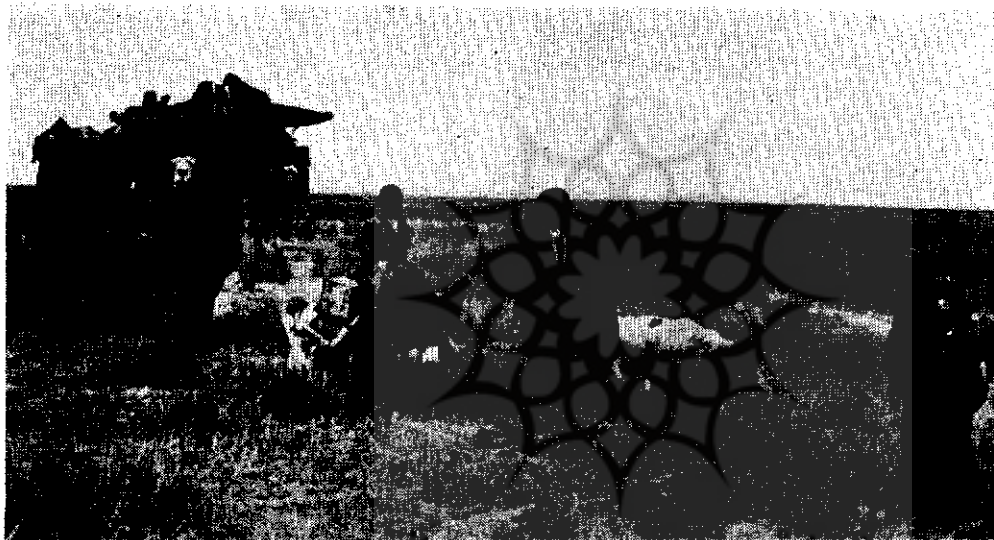
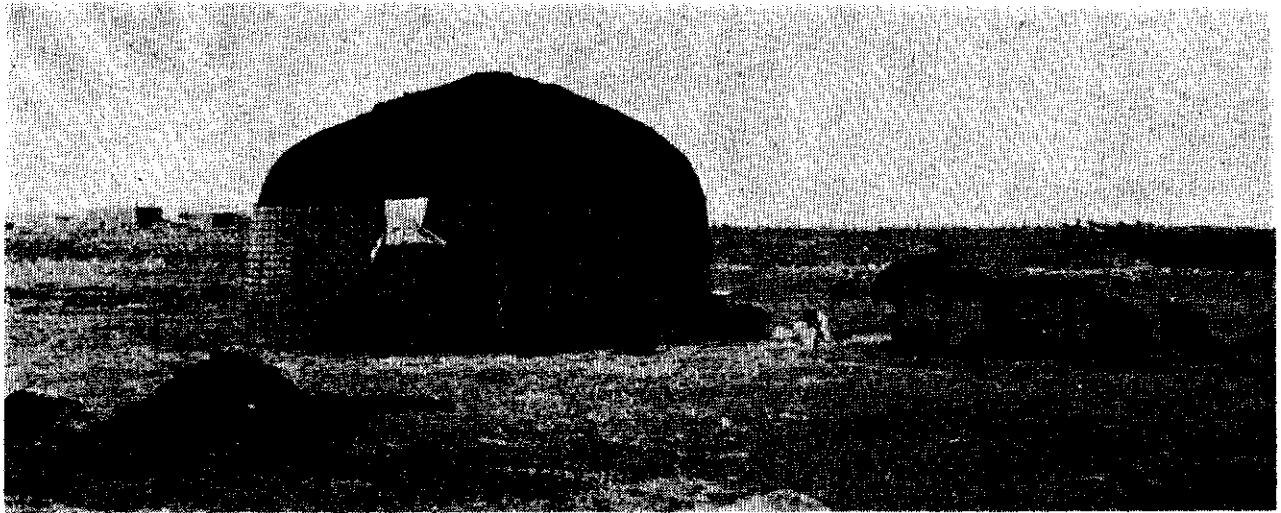


روز چند هکتار شخم می کند و این یک چند خرمن می کوبد. اکنون، مراتع و بیشه زارها و هر گوشه قابل کشت و کار در دشت به شخم کشیده شده است. دیگر از آن گله ها و طایفه ها و کوچیدن ها کمتر سخنی است یا نشانه ای. چرا که «آبه» ها جای خود را به روستاها سپرده اند و شهرها پدید آمده است.

مهمترین مرکز جمعیت ترکمنهای دشت گرگان، شهر «گنبد کاووس» است. با بیست و چند هزار نفر که کمتر ترکمن هستند و بیشتر آذربایجانی و خراسانی و سیستانی و سمنانی و اصفهانی و که بعد از رونق کشاورزی و ایجاد صنایع و شغل های مربوط به آن، به قصد کشت و کار یا کسب و کار از هر سوی کشور به آنجا آمده اند و به راستی که شهر را به یک موزه مردم شناسی واقعی بدل کرده اند و ترکمن را متحیر از این همه

در هر فرصتی با تحف و هدایا به زیارتش می روند و به انعامی مراجعت می کنند. آنها پیروان فرقه نقشبندی را «صوفی» و مبلغان را «م رشد» و تعالیم مربوط به آن را «علم باطن» می نامند و البته در فرصتهایی و به مناسبت هایی مجالسی هم دائر می کنند که با نغمات و اشعار و اذکار «جهریّه» پر شور و التهاب می شود. ترکمنهای دشت، کمتر از گوکلن ها دلبسته این فرقه و حرف و حدیث های آن شده اند. زندگی در صحرا با آن کوچهای ثبلاق و قشلاقی چنان ادا و اصولهائی را فراهم نمی کرد.

۵ - از جمله نوارهای ضبط صدا که هیئت مطالعات و تحقیقات مردم شناسی در دشت گرگان پر کرده بود، یکی هم اشعار و اذکار پر حال و احساس این مجالس است که اکنون در اداره کل باستان شناسی و فرهنگ عامه حفظ می شود.



بالا : منظره‌ئی از يك آلاچيق
پائين - کوچ

تجلی عواطف انسانی -- مواجه می‌شویم در کمترین نکته‌ها هم بیشترین تأمل‌ها شایسته است. پس، به سکوت بگذرد و بپردازد به آن که در آغاز وعده داده بود : چند قطعه‌ئی از متن کتاب «ترکمن و اینچه‌برون» .

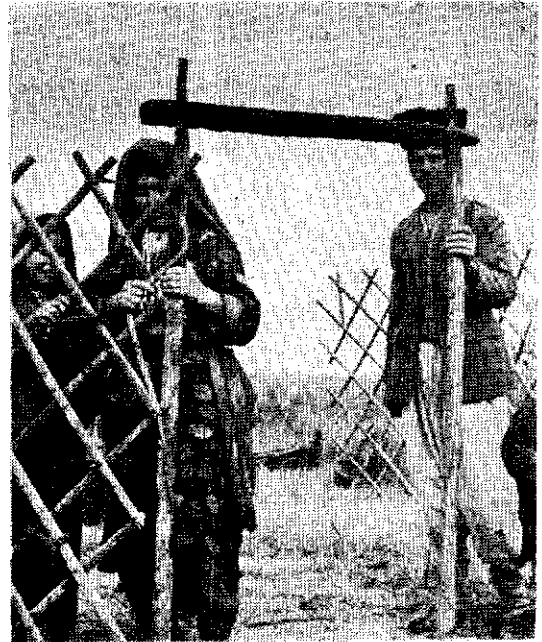
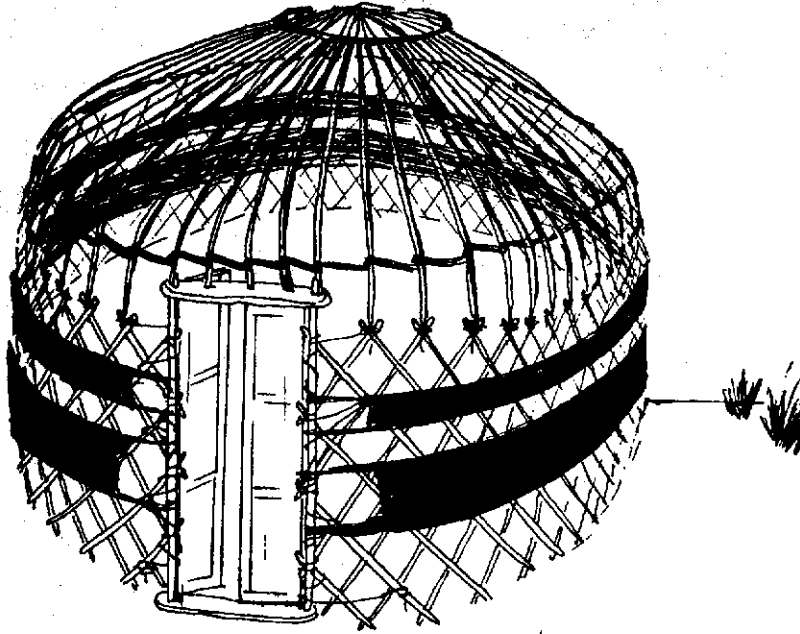
«اینچه‌برون»^۶ بر تپه‌ئی دراز و باریک، در جنوب اترك افتاده است. اترك در آن محل روزگاری رودخانه بود. روزگاری که عمرش تاهمین ده پانزده سال پیش بسر رسید و عمر نعمت را هم کوتاه کرد . حالا باریکه آبی است که به زحمت در بستر باتلاقی‌اش می‌خزد و مشکل بتوان رودخانه‌اش نامید.

آنطرف اترك خاك شوروی است و اینطرفش کشت و کارهای

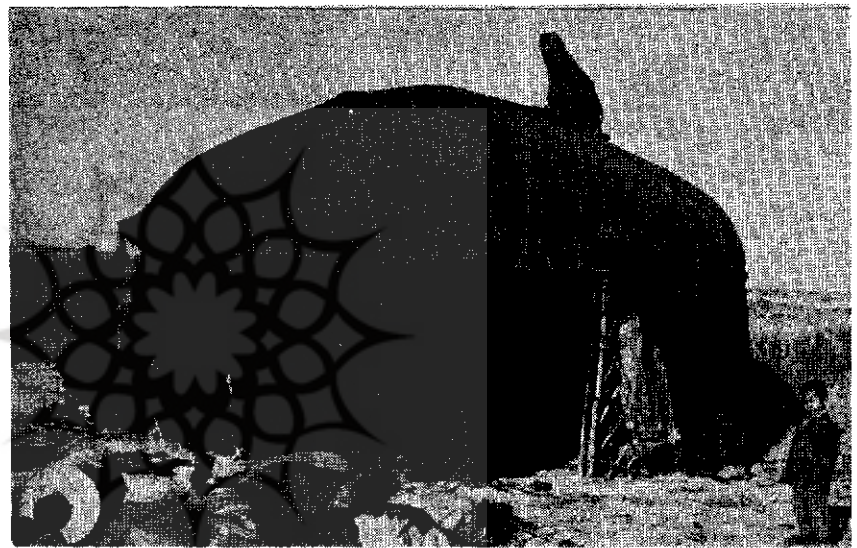
۶ - «اینچه‌برون» در گوشه ترکمنی به معنی «بینی‌دراز و باریک» است : (اینچه = باریک و دراز ، برون = بینی)

چهره‌های ناآشنا که می‌بیند. مراکز دیگر جمعیت ترکمنها در دشت گرگان: «گومیشان»، «بندر شاه»، «پهلویدژ»، «کلاله»، «مراوه تپه» و . . . است. قدیمی‌ترین این مراکز ، گومیشان ، در کنار جزیره باستانی «گومیش تپه» (آبسگون) بندرگاه ترکمنها بود و مقر طایفه جعفری‌ای که به مناسبت نزدیکی به دریا ، باصید و دریانوردی و تجارت آشنائی کهنه‌ئی دارند.

در این مختصر از ده‌ها و صدها پدیده کوچک و بزرگ زندگی ترکمنها و از جمله هنرهای عامیانه آنان ، فرش ، نمد ، سوزن‌دوزی . . . که به راستی زیباست، و یا از جامه‌ها و زیورهای زنان و . . . سخنی به میان نیاورده است. چرا که این بررسی‌ها را نمی‌توان در مقاله‌ئی یا جزوه‌ئی فشرد . خصوصاً در آنجا که با هنرهای عامیانه و هنر - این بهترین



تصاویری از برپا کردن آلاچیق
که کار زنهاست و یک طرح از
اسکلت چوبی آن



و ریختی به مراتب بهتر از هر ساختمان دیگر ده و یک برج
دیده بانی که روزها پرچم ایران بر آن افراشته است و شبها
چراغی روشن. عجب حال و احساسی دارد تماشای آن آخرین
پرچم افراشته، یا آن آخرین چراغ روشن در حد و مرز
خاک کشور

« . . . زنها با پیراهنهای سرخ و گلدار، در حالیکه
زیبورهای آویخته بر گیسوهایشان و «گل یقه» ها و گردنبندهایشان
از زیر روسریها پیداست، بَره ها و بزغاله ها را از خانه های خود
به گله هدایت می کنند »

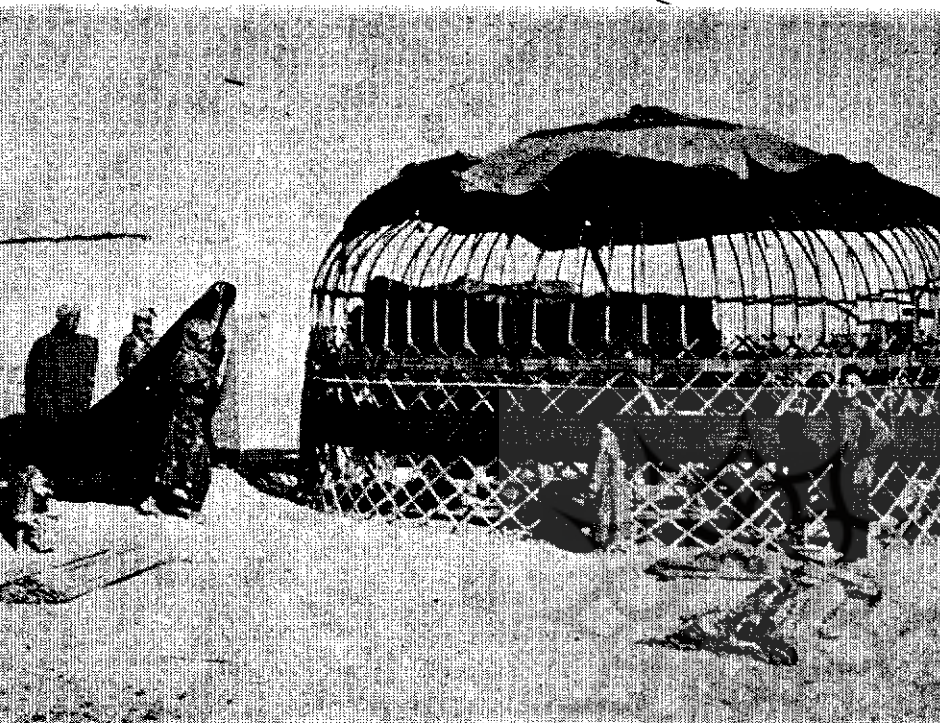
« . . . در زمستانها حال ده طرزی دیگر است. در کنار
همه خانه ها و آلاچیقها توده های هیزم از شاخه های خشک گز
انباشته است. مردم کمتر پیدایشان می شود. صبحها و غروبها را
که سردتر است تا می توانند توی اطاق یا آلاچیق بسر می برند.

مردم «اینچه برون» و «تنگلی» و «دانشمند» که سه دهکده اند
و بزرگترینشان همین «اینچه برون». اگر «آق تپه» را هم با آن
ده دوازده تا آلاچیقش به حساب یک ده بگذاریم، می شوند
چهار تا و هر کدام بنا شده بر تپه های کوچکی که در هر جای دیگر
غیر از آن صحرا به تپه بودنشان شک می کنند.

صحرا هم عجب پدیده ای است. آنهمه زمین تهی از انسان،
تهی از زندگی، گسترده به خار و بوته ها، با گذار گهگاهی
شترهای بی بار و مهار که تنها به پاس شکیبائی طبع شگفت انگیز
خود صحرا را پذیرفته اند

« . . . بعد از مدرسه، میدان ده قرار دارد که جای
گشاده تری است و گرنه تفاوتی با قسمتهای دیگر ده ندارد.
مسافتی بعد از آن، تقریباً در انتهای آبادی، سمت شمال جاده،
ساختمان دو اشکوبه پاسگاه مرزبانی قرار گرفته است. با سر

زنهای آلاچیق‌نشین، نمدهای پوششی آلاچیق‌را هر چند هفته یکبار می‌تکانند



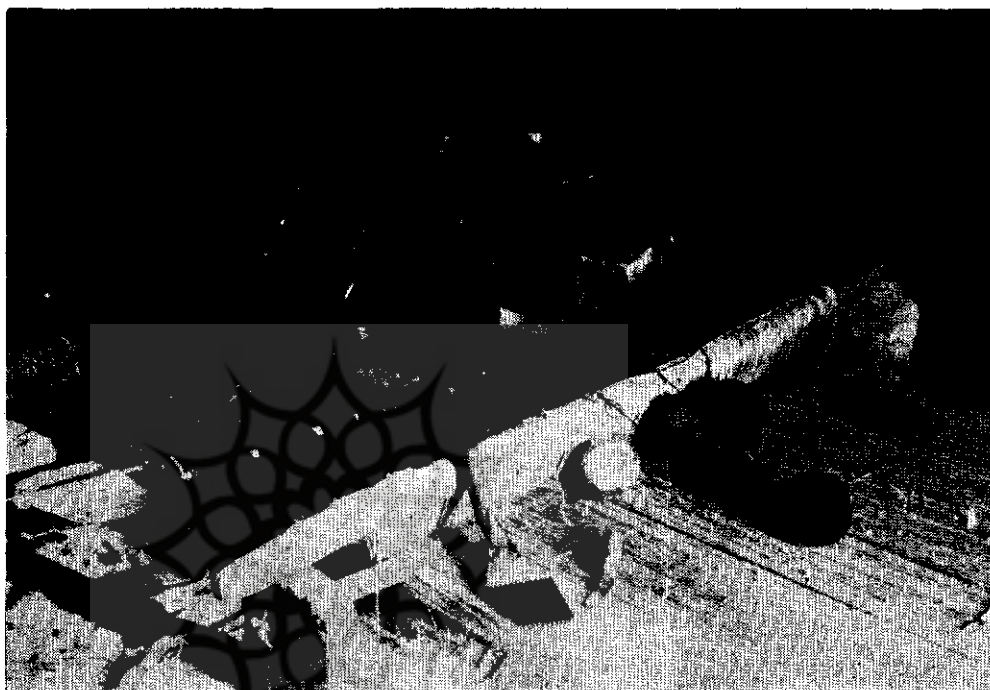
است اترك را داشتند ، چه خودشان که کشاورزند و ده‌نشین ، چه اجدادشان که گله‌دار بودند و کوچ‌نشین .

گذشته آنان‌را تا چهل پنجاه‌سال پیش از زبان خودشان می‌شود شنید و با آنچه که اینک هستند تلفیق کرد و تصویری به‌صراحت از آن ساخت. ولی برای دورتر از پنجاه‌سال ناچار باید اشارات و حرف‌و‌حدیثهای مختلف‌را با تدبیر کنار هم گذاشت و به تصویری مبهم قناعت کرد.

تا همین ده پانزده سال پیش، در این زمینهایی که حالا پنبه و گندم می‌کارند و آبش را به‌زور پمپ‌های موتوری از اترك بالا می‌کشند ، برنج کشت می‌کردند. آب اترك آنوقتها آنقدر زیاد بود که با مختصر طغیانی در فصل بهار سر می‌کشید و در این زمینها که کرت‌بندی شده بود راه می‌افتاد و هر جایش‌را سیراب می‌کرد . وقتی هم که فرو می‌نشست بستری لایه از آن بجای می‌ماند که اترکیها می‌توانستند جوانه‌های برنج را در آن

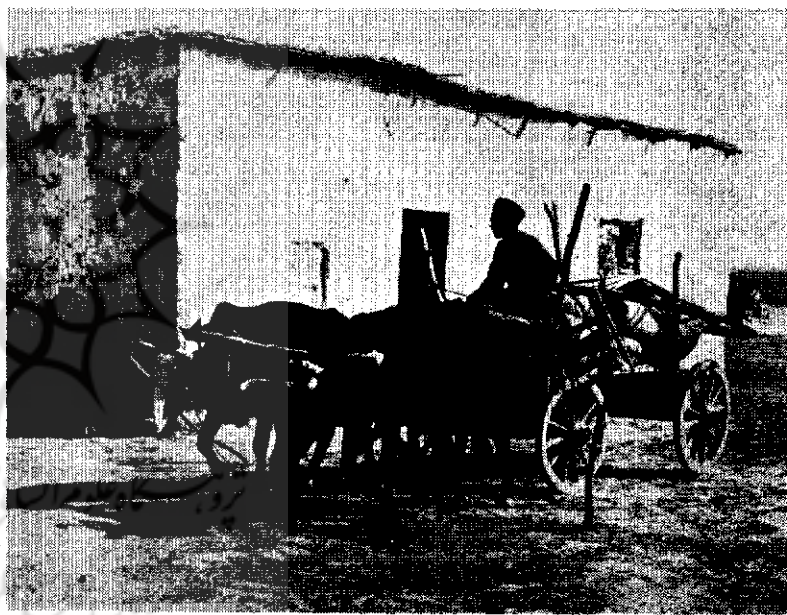
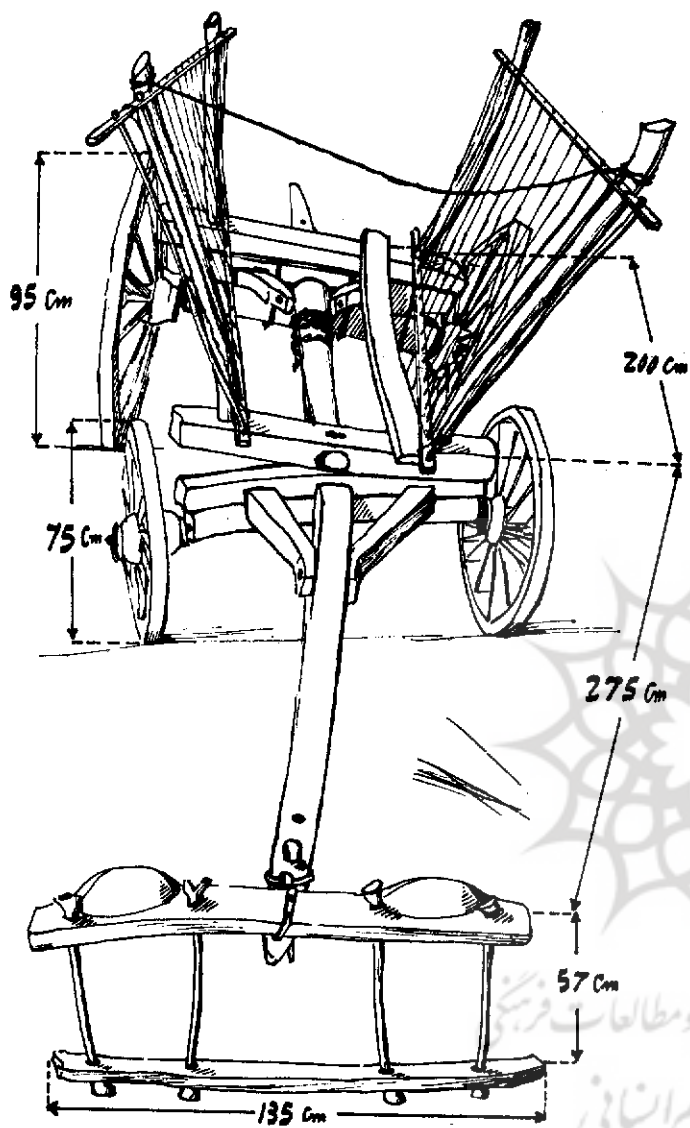
معهدا کارهای گوناگون روزانه دست‌بردار نیست. اگر مردهای پوستین پوشیده‌ئی را که آفتاب می‌گیرند ندیده بگیریم ، دیگران هر يك به‌کاری مشغولند . مردانی که از ده بیرون می‌روند بایلی‌بردوش برای جوی‌کندن ، یا تبری برای هیزم چیدن، پسر بچه‌هایی که در راه مدرسه کتاب و دفتر به زیر بغل گرفته‌اند ، زنهایی که بروی پیراهن‌های کم‌بها روپوشهای گران‌قیمت مخملی و سکه‌دوزی‌شده پوشیده‌اند و به کارهای خانه می‌رسند. اینها با همان اطاقها و آلاچیق‌هایی که در برخی از آنها زنان و دختران همچنان به قالیچه‌بافی مشغولند . . .

« . . . ترکمنهای دشت گرگان، اینچه‌برون و دهکده‌های دوروبرش را به‌اختصار و اختصاص اترك می‌نامند. البته این نامگذاری بی‌سبب نیست. چرا که مردم این دهکده‌ها ، پیش از آن و پیش از آن که به همه دشت بستگی داشته باشند به حوزه‌ئی از زمینهای دوروبر اترك وابسته‌اند و به‌خود اترك . تا یادشان



مراحل دیگرش است . این کارها را مردمی وابسته به ده و آب و ملک می توانستند به سرانجام برسانند ، نه مردمی که رد گله بودند و از ثیلاق تا قشلاقشان حداقل ده پانزده منزل راه بود . برای روشن کردن موضوع ناچار باید بازهم به گذشته برگشت ، دوره‌ئی که ترکمنهای اترک فقط ماههای سرد سال را در اترک بسر می بردند و با آغاز ماههای گرم همراه کوچندگان دیگر به شمال و به دامنه کوههای «بالکان» می رفتند و دشت گرگان (ترکمن صحرا) را برای عده‌ئی از ترکمنها باقی می گذاشتند که گله دار نبودند و توانائی کوچ را نداشتند . کوچ کردن هم هر چه باشد وسیله‌ئی می خواهد . دارم دار بودن اولین شرط و اصلی ترین شرط آن است و دام پروری قصد و غرض کوچ و کوچندگان . بعدهم وسیله کوچ باید فراهم باشد : گاری ، شتر ، اسب و الاغها سی فرسنگ صحرا را از سوئی به سوئی رفتن يك گردش سهل و ساده این زمانه

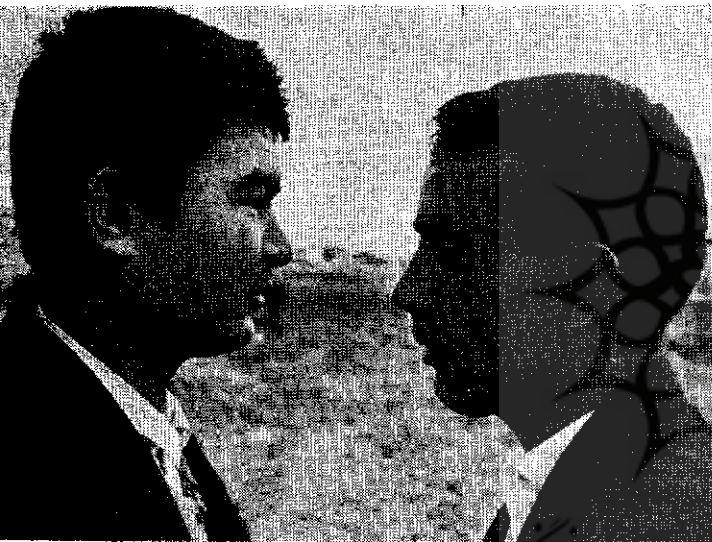
نشاء کنند . بعد هم تا فصل درو با مختصر جوی بندیهائی آب رودخانه را دائماً به شالیزارها می رساندند و نمی گذاشتند خشک بماند « . . . بنا بر این دوره‌ئی از زندگی اترکیها که اکنون در آن بسر می برند پس از نسخ برنجکاری شروع شده است . اینک لازم است دانسته شود که این مردم کشت برنج را از چه وقت و از چه کسانی آموختند . زیرا مسلم است که زندگی گله داری با آن کوچهای ثیلاقی و قشلاقی که ترکمنهای «یموت» (آتابایها و جعفر بایها) گرفتار آن بودند اگر هم می توانست با کشت دیمی مختصری گندم و جو سازگار باشد ، با شالیکاری سازگار نبود که محتاج مراقبت و مواظبت دائم است و حداقل پنج شش ماه از سال را باید بالای سرش ماند و آبیاری اش کرد . یعنی از مرحله‌ئی که بذر جوانه می زند تا وقتی که نشاء کنند و بروید و درو شود . بعدهم ، خرمن کردن و کوبیدن و باد دادن و دوباره کوبیدن که



دو تصویر و یک طرح از گاریهای ترکمنی (به اقتضای دشت)

بودند کسانی در میان ترکمنها که همین وسیلهها را نداشتند و ناچار تابستانها را هم در دشت گرگان بسر می بردند، بی کار و بی بار. البته با کشت گندم و جوی دیم آشنائی داشتند و مختصری هم می کاشتند. چه این عده که کوچ نمی کردند و «چومور» یا

و به قصد سیاحت یا سیاست یا زیارت نیست. هر کوچندهئی حداقل باید یک گاری یا چند شتر داشته باشد که بتواند اجزاء آلاچیقش را و ریخت و پاشهای زندگی اش را بار کند و بچه های کوچکش را بر آنها بنشاند.



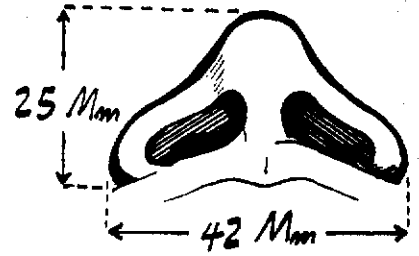
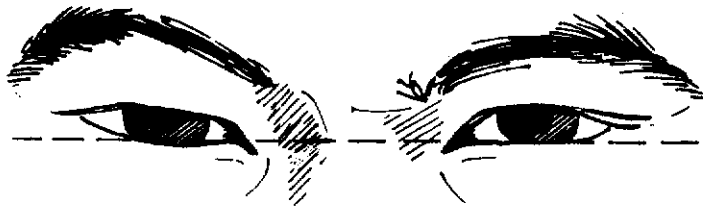
سمت چپ : محمد حسن پور ، بیست ساله
سمت راست : نورمحمد مهرورز ، نوزده ساله

«چمور» نامیده می‌شدند ، چه آن عده که کوچ می‌کردند و «چاروا» بودند . اما این مختصر زراعت‌های پراکنده و کوچک ودیمی در آن دشت فراخ و تهی‌شده از گله ورمه محتاج مراقبت و دلسوزی نبود . بذری می‌افشاندند و به حال خود رها می‌کردند که تا پیش از مراجعت چارواها و گله‌هایشان به‌ثمر می‌رسید . آشکاراست که زندگی این عده از تر کم‌نهائی که استطاعت گله و کوچ را نداشتند (چمورها) بازندگی آن عده از تر کم‌نهائی که در اشتغال پرورش گله‌ها بودند (چارواها) تفاوت بسیار داشت . البته اشتباه نشود ، این تفاوت زندگی چنان نبوده که در بین ده‌نشینان و کوچ‌نشینان دیده می‌شود . زیرا چمورها هنوز ده‌نشین نشده بودند تا علایق زندگی دهقانی آنها را به باغ و مزرعه و خانه و ملک وابسته کند و از تاخت و تاز و انتقام‌جوئی بترساند . درحالی‌که چارواها هم گله داشتند و هم آنچه‌را که از گله به‌دست می‌آید: گوشت، روغن، پشم، قالبچه، نم، به‌همین دلایل است که مسبب اصلی ناامنیهای دشت‌گران هم در آن روزگار برخلاف آنچه که مشهور شده‌است چمورها بودند نه چارواها . چرا که چمورها کمتر از چارواها کار و مشغله داشتند و فرصت چپاول بیشتر . به هر حال . . . این دسته از تر کم‌نهائی که همه فصلهای سال را در دشت‌گران بسر می‌بردند بیشتر از آن دسته‌دیگر با ده‌نشینان استرآباد و مازندران و دامغان و شاهرود در ارتباط بودند . ارتباط و رفت‌وآمد درست و معقول که خیر ، تاخت و تاز . هر دم که فراغت می‌یافتند و بادی به کله‌شان می‌زد بر اسبهای تیزرو می‌نشستند و بر ده‌نشینان می‌تاختند . در اینجا از شرح انواع گوناگون این تاخت‌وتازها می‌گذرد که با طریقه‌های مختلف : چند نفری یا چندصد نفری ، به‌حیله و پنهان یا آشکار صورت می‌گرفت . اما به هر صورت محصول این تاخت و تازها علاوه بر دسترنج دهقانان ، خود دهقانان هم بودند . زن ، مرد و جوانان را به اسیری می‌گرفتند و»

« باتوجه به خصوصیات چهره و اندام اترکیها آشکار می‌شود که آمیختگی ترکمنها با ساکنان مازندران و استرآباد ریشه‌های دورتر و دوره‌های گوناگون دارد که در هر دوره‌ئی نوعی علل زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی معلول پیدایش آن است و اکنون ما به یک دوره این آمیختگی و به‌چند عامل آن واقف شده‌ایم .

نخستین نشانه یکی از عوامل این دوره ، همان شالیکاری منسوخ‌شده اترکیهاست ، که ادا و اصولش را اصطلاحات آن کار را تا آنجا که هنوز اینچه‌برونیا به‌یاد دارند جداگانه خواندیم و دیدیم که تاچه‌اندازه مازندرانی است و ترکمنی نیست . یک نشانه دیگر ، خود اینچه‌برونیا هستند و شکل و شمایل آنها . برای توجیه و تشریح این حقیقت لازم است عمده‌ترین خصوصیت‌های چهره و اندام را در نژاد « مغولی »

به‌یاد بیاوریم .
در این نژاد : موهای سر سیاه و خشن و زبر ، ولی موهای چهره و تن بسیار کم و لطیف و کم رشد است . رنگ پوست تن میل به زردی دارد . انگشتها و سرانگشتها باریک است . در چهره استخوان بالائی گونه پهن و برجسته ، چشمها به رنگ قهوه‌ئی تیره و تنگ و گوشه‌های آن در زیر پلك روئی



بالاراست : اندازه درازا و پهنای قاعده بینی منظور شده است بالاجپ : وضع زاویه های بیرونی چشم که بالاتر از دو زاویه دیگر قرار دارد



سمت راست : شامی محجوبی ،
چهل و هشت ساله - سمت چپ
عبدالله مهر ورز، چهل ساله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تالار جامع علوم انسانی

و پیوسته دارند ، یا بینی بلندی دارند که اندازه ارتفاع قاعده بینی در مقایسه با عرض آن بیشتر است . یا انگشتها و سر انگشتهای کلفت دارند . در چهره و تن آنان موهای پر پشت می روید .

بسیاری دیده شدند - در هر جای ترکمن صحرا - که از هر نظر قیافه مازندرانها و استرآبادیها و کردهای قوچانی را داشتند و فقط وقتی به حرف آمدند معلوم شد که اهل ترکمن صحرا هستند .

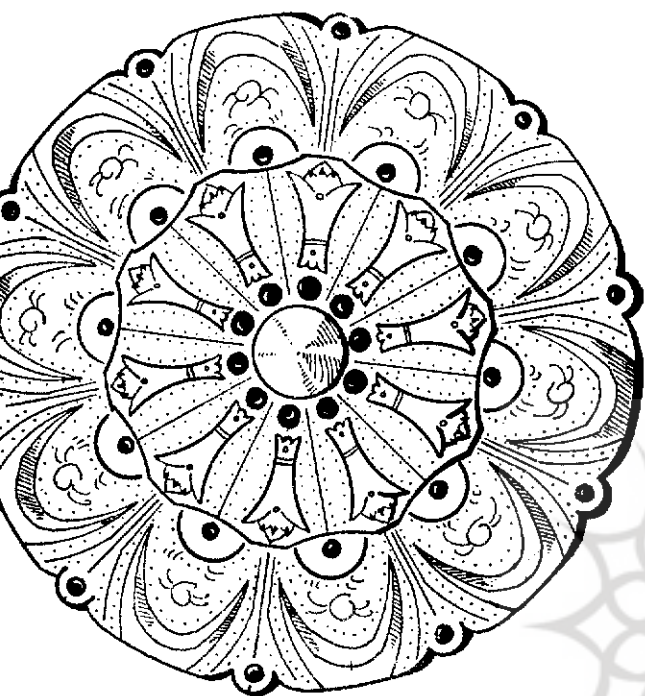
در اینچه برون ، کسی که بیشتر از همه علائم نژاد مغولی در او دیده شد جوانی است بیست ساله (آقای محمد حسن پور) و دو تصویرش را - به نیم رخ و روبرو - در کنار جوانی نوزده

پنهان است . بعلاوه دو گوشه بیرونی چشم معمولاً اندکی بالاتر از دو گوشه دیگر قرار دارد . فاصله ابروها از هم زیاد است . بینی کوچک و اندازه ارتفاع قاعده بینی در مقایسه با عرض آن کمتر است . اندامهای بدن . . .

اینک ببینیم که ترکمنهای اترک چه اندازه دارای این خصوصیات هستند . نه فقط در ترکمنهای اترک ، بلکه در تمام دشت گرگان (ترکمن صحرا) به ندرت می توان کسانی را پیدا کرد که همه آن علائم در آنها باشد . البته ، کسانی که یکی یا چند یک از این خصوصیات را داشته باشند کم نیستند ولی به همان اندازه کسانی هم هستند که نه فقط هیچ یک را ندارند بلکه دارای علائم مغایر آن می باشند . مثلاً ابروهای پر پشت

ساله (آقای نور محمد مهرورز) می بینیم که تقریباً فاقد علائم نژاد مغولی است. بعلاوه، تصویری هم از چهره پدر همین جوان اخیر (مهرورز) با چهره یک اینچهبرونی دیگر دیده می شود...»
و این هم مطلبی که بر شرح «ازدواج و مراسم عروسی»

ترکمن، ازدواج را از همان قدیم به دیده یکی از عادات زندگی و به تعبیری دیگر مانند هر امر طبیعی - چنانکه هست - می بیند. وقتی که زندگی بی هیچ آرمانی یابی هیچ آرزوی جاه و جلال و اسم و رسم و شهرت، همان تولد باشد و رشد و تکثیر و مرگ، چرا این میل و اشتیاق طبیعی را از خود



یکی از زنان اینچهبرون با قسمتی از زیورهای زنانه ترکمنی و طرح یک نمونه از «گل یقه» را جداگانه و به اندازه اصلی از روبرو و پهلو می بینیم. بوسیله زایدنی که در پشت گل یقه است، دو طرف یقه از محل قلابدوزی شده بهم بند میشود. گل یقه را زرگران ترکمن به ندرت از ترقه و معمولاً با فلزهای ارزانی که طلاکاری میشود می سازند. و با نگین های رنگین بر زیبایی اش میافزایند

دریغ کنند. زن داشتن و زاد و ولد کردن بر قدرت خودشان و طایفه خودشان هم می افزود. چرا که هر کس خویشاوندان بیشتر داشت، یا به مقیاس بزرگتر، هر طایفه ای که خانوارها و اعضاء بیشتر داشت، قوی تر بود و مصون از تجاوز طایفه های دیگر. بنابراین نه فقط برای بقای زندگی - تولید نسل - بلکه برای حمایت از زندگی هم محتاج تکثیر و زاد و ولد بیشتر بودند. به همین سببها بود که زن خریدنی شد و گرفتنی. زیرا خانواده ای یا طایفه ای که زنی را به خانواده ای یا طایفه ای دیگر می دهد، باید بتواند زنی را هم درازاء آن به خانواده یا طایفه خود بیاورد، تا نیروی تکثیر و زاد و ولد ناتوان نماند. ازدواج و مراسم عروسی ترکمنها نکات و مراحلی دارد

نوشته شده است، در همان کتاب «ترکمن و اینچهبرون»: «ترکمن های اینچهبرون هم برای پسرهایشان - چه به مدرسه بروند و چه نروند - از همان ده دوازده سالگی زن می گیرند، یا می خردند. همین درست تر که بگوئیم می خردند. سن و سال عروس را هم از سن و سال داماد می شود دانست. یعنی وقتی که داماد پسر دوازده ساله ای باشد، حداکثر سن عروس از هشت ده سال که بیشتر نمی شود. بگذریم از موارد استثنائی. این کمی سن ازدواج نه برای تفرعن و تفخر است، که بعله بینید ما قادریم برای پسر ده دوازده ساله خودمان هم زن بگیریم، و نه پیاس اجرای فرایض دینی محض که سن ازدواج دختر و پسر را در همین حدودها تعیین کرده است.

از سن وسال ازدواج در اینچه برون آگاه شدیم و دانستیم که دختر را برای پسرهایشان می‌خرند. از همینجا معلوم است که مرحله اول ازدواج تعیین قیمت عروس آینده است، یک بار ازدواج کرده بود و بیوه شده است، قیمتش از قیمت معمولی چند هزار تومان بیشتر است. . . .»

اکنون که در این گفتار مجال آشنائی با هنرهای عامیانه‌شان را پیدا نکرده‌ایم، درازاء آن حداقل یکی از ترانه‌های زیبائی را که دختران اینچه برونی در شبهای مهتاب و روی به‌ماه می‌سرایند بخوانیم، تا از پرتو عواطف آن انسانها بی‌خبر نمائیم که حتی در صحرا و آلاچیق نیز اینهمه شاعرانه است:

« . . . گل کوثر، گل کوثر!

از کوه بلند سنگی باد می‌وزد

و بوته‌های بلند صحرا به خواب رفته‌اند.

پدرم در میان، و پسران جوان او به‌دورش می‌رقصند،

چه رقص خوشی.

مهتاب از کجاست؟

باد از کجاست؟

پس، براندم کو؟

گل کوثر، گل کوثر!»

پوشیده از رمز و اسرار که کلید هر رمز را باید در زندگی گذشته آنان و شرایط آن و عوامل تاریخ اجتماعی آنان جستجو کرد. ممکن است يك شهر نشین بسیاری از نکات مراسم ازدواج ترکمنهارا به‌دیده عیب یاطنز و استهزاء ببیند. در این صورت بهتر می‌شود ابتدا به نکات و مراحل ازدواج شهر خود بیاندیشد و عیب‌جوئی را از همانجا آسانتر شروع کند.



بالا: درقستمهائی از دشت گرگان، گله‌داری هنوز از عمده‌ترین وسیله معیشت ترکمنهاست

پائین: رودخانه گرگان و دورنمای گنبد کاووس

